

کیفیت علیه شتاب زدگی



هر سه ماه یک کتاب. اگر این کتاب ها فقط در حوزه خاطره نگاری باشد (که در مقایسه با رمان و داستان جنگی و دفاع مقدسی، وقت و انرژی کمتری می برد و شاید بیشتر نویسندگان دفاع مقدس در همین بخش فعالیت می کنند.) بازبیش از ۳ ماه زمان لازم بود - زمانی که برای نشستن پای صحبت های سوژه (رزمنده ای که خاطراتش کتاب می شود.) و پیاده و تنظیم کردن خاطرات و ویرایش و نمونه خوانی و صفحه آرای و کسب مجوز انتشار و فرایند چاپ صرف می شود. آن خانم نویسنده نمونه ای از نویسندگان کم تجربه ای است که شاید با عشق و علاقه و از سر ایمان و باور قلم به دست می گیرند و درباره اعتقادانشان می نویسند. منتها باید پذیرفت تا کار حرفه ای صورت نپذیرد نتیجه درخوری هم محقق نخواهد شد!

بگذارید با مثالی منظور را بهتر برسانم. صفر تا صد کتاب «بابانظر» که از مطرح ترین آثار در حوزه خاطرات شفاهی رزمندگان ایرانی در جنگ هشت ساله ایران و عراق است، از سال ۷۴ تا ۸۸ زمان برده است، یعنی از لحظه ای که مصاحبه کننده روبه روی شهید نظرنژاد نشست تا بیرون آمدن کتاب از چاپخانه، کم و بیش چهارده سال طول کشیده است. طبعاً نمی خواهم بگویم انتشار هر کتابی همین قدر حوصله و وقت می خواهد، اما مثال یادشده گویای این واقعیت است که هر چقدر پول بدهی همان قدر آش می خوری؛ دو ماه وقت گذاشتن برای تولید یک اثر معنایش این است که کار، شتابزده بوده و همین هم مانع خوانده و پسندیده شدنش می شود!

من اطلاع ندارم که آیا مسئولان پس از نشستی که ذکرش رفت، حمایتی مادی یا معنوی از آن بانوی جوان نویسنده کرده اند یا نه؟ اما وجود انبوه کتاب های شتابزده در بازار نشر ادبیات دفاع مقدس نشان می دهد آن خانم تنها نیست! نگارنده می داند که قرار نیست همه شاهکار بنویسند و باز آگاه است از اینکه کار نیکو کردن از پر کردن است و انتشار بیشتر نوشته هایی در این حوزه احتمال پدید آمدن کارهای ارزشمند را افزایش می دهد و همچنین مطلع است که خاطرات چاپ شده رزمندگان، خود می تواند منبع آفرینش رمان و داستان و تولید فیلم و سریال شود. بااین همه، برای استفاده بهینه از بودجه های اختصاص داده شده به این امر و بهبود کیفی کار و جذب مخاطبانی که ممکن است کتاب های بی کیفیت آن ها را رمانده باشد، به نظرم باید جدیت بیشتری به خرج داد. این جدیت از اختصاص بودجه لازم برای هر اثر تا انتخاب نویسنده های توانمند و نوشته های قدرتمند و حمایت از ناشران حرفه ای را دربر می گیرد.

در غیر این صورت، انبراها پر می شود از کتاب هایی که خوانده نمی شود و تنها به کار رزومه سازی نویسنده و مسئول سفارش دهنده می آید.

پشت وپزین

«ایستاده تا همیشه» در کتاب فروشی ها

«ایستاده تا همیشه» نوشته فاطمه وفایی زاده خاطرات شفاهی هشت نفر از افرادی است که احمد متوسلیان را بین سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ دیده اند. مریم کاتبی، حمید فرحزادی، مجتبی عسگری، حسن رستگار پناه، نعمت ...، حکیم، محمد جواد اکبری اهنگر، ناصر شیخ عباسی و سید حسن اعتمادزاده افرادی هستند که روایت آن روزها را بازگو کرده اند. زندگی احمد متوسلیان در این کتاب به روزهای حضورش در کردستان محدود می شود، روزهایی که غرب کشور فضای پرتنش جنگ داخلی را تجربه می کرد. متوسلیان سال ۱۳۵۸ به شروع درگیری های نظامی در غرب کشور، داوطلبانه به آنجا رفت و با شجاعت و مدیریتش، کم کم مدار فرماندهی را طی کرد تا اینکه در نهایت زمستان ۱۳۶۰ به فرماندهی لشکر ۲۷ محمدرسول... (ص) رسید.

او سرانجام برای انجام مأموریتی تیرماه ۱۳۶۱ به لبنان رفت و ۱۴ همان ماه به همراه کاردار و دو کارمند سفارت ایران در ایست بازرسی حومه شهر بیروت، به صورت غیرقانونی دستگیر شدندودیگر هیچ خبر موقی از آن ها به دست نیامد.

زین قدیاری

علیرضا حیدری|مدرس ویراستاری

● **مرگ‌های اتباعی و نیز مرگ‌های متشکل از دو جزء مکرر، از دیگر مواردی است که به صورت نیم‌فاصله نوشته می‌شود.**

● **مانند:**

سنگین رنگین

پول مول

تک تک

حق‌ حق

قارقار

بال بال

تق تق

#زین-قدیاری

شهریار



فرهنگ و ادبیات

گفت وگو با مهری غلامپور درباره ساده انگاری در حوزه تاریخ شفاهی جنگ

حمایت از آثار مربوط به دوران دفاع مقدس و اینکه چرا نویسنده های حوزه جنگ به خواننده شدن کتابشان فکر نمی کنند

باید عین واقعیت را گفت

فتحی، رحیمیان



در همان چند دقیقه اول مهری غلامپور را نویسنده جدی یافتیم که ما را برای صراحت در پرسش هایمان تشویق کرد و خودش هم انگار سرش برای این صحبت ها درد می‌کند. از او تا به حال چهار عنوان کتاب منتشر شده است که همه آن‌ها در حوزه دفاع مقدس بوده‌است جز کتابی که در شرف انتشار است و درباره یکی از شهدای امنیت. با این حال او را هم‌زمان می‌توان قصه نویس و مستندنگار حوزه جنگ نامید که گزیده‌کار است و پژوهش

در این حوزه را بر مدام نوشتن و مدام کتاب چاپ کردن ترجیح می‌دهد. با غلامپور در این گفت‌وگو درباره دغدغه هایش در حوزه تاریخ شفاهی و مستندنگاری جنگ حرف زدیم.

● **خانم غلامپور! شما در حوزه دفاع مقدس و جنگ، سه کتاب منتشر کرده‌اید. دو کتاب شما غیرداستانی و یک کتاب هم داستانی درباره سقوط سوسنگرد است. درباره آن‌ها توضیحی می‌دهید؟**

بله من چهار اثر دارم که دوتای آن‌ها مربوط به دفاع مقدس و یکی مربوط به خاطرات شهید مدافع حرم است. کتاب چهارم هنوز چاپ نشده است، ولی آن هم مربوط به شهید امنیت است. همه آثارم مستندنگاری نیستند. فقط اولین کتاب تحت این نام قرار می‌گیرد. «در محضر کلنل، درباره امیر عباس پورعلی است که از خلبان های زمان جنگ هستند. دومین کتاب به اسم «۵۷روز، زمانی است که براساس مستندات تاریخی نگارش شده است. شخصیت های این داستان واقعی نیستند، ولی من برشی از تاریخ را از دفاع مقدس انتخاب کرده‌ام و همه اتفاقات طی روزهای ششم تا دهم مهرماه سال ۵۹ می افتد. مکان داستان هم شهر سوسنگرد است. در آن تاریخ شهر سقوط می‌کند. شخصیت های داستان خیالی است و زمان و مکانش هم برشی از تاریخ و براساس پژوهش‌هایی که انجام دادم.

● **می‌شود این‌طور گفت که شما در دو حوزه فعالیت کرده‌اید. هم به مستندنگاری پرداخته‌اید و هم داستان‌های خیالی براساس واقعیت نگارش کرده‌اید. سؤالی دارم که احتمالاً پیش‌تر هم با آن مواجه شده‌اید. چرا نویسنده‌ای که با چندمان واسط‌ا قصه نویسی آشناست، وارد حوزه تاریخ شفاهی می‌شود؟ ترتیب این موضوع، به چه شکلی بوده است؟ یعنی آیا بر سرآغاز تاریخ شفاهی رفته‌اید و بعد شروع به داستان گفتن کرده‌اید، یا بالعکس؟**

من داستان نویسم. یعنی ابتدا داستان کوتاه می‌نوشتم. از همان اول هم خواسته یا ناخواسته، تمام ایده‌ها و موضوع های داستان های من به سمت جنگ متمایل بود.

● **اشتیاقش از کجا ناشی می‌شد؟ یعنی عقبه و گذشته ای در خانواده شما وجود داشت یا به صورت حسی این‌طور کششی به جنگ پیدا کردید؟**

همیشه ذهنم درگیر این موضوع بود. چون متولد دهه شصت هستم و در شهری هم زندگی کرده‌ام که هیچ وقت زیر سایه مستقیم جنگ نبوده است، ولی اطرافمان آدم‌های زیادی شهید، جانباز و اسیر شدند و کودکی‌ام پرشار از خاطرات جنگ است. برای خودم هم همیشه سؤال بود که چرا مثلاً همکالسی‌ام که پدرش اسیر بوده و جنگ تأثیر مستقیمی بر زندگی آن‌ها داشته، این‌طور نشده‌است. در حقیقت، نمی‌دانم، ریشه این کشش از کجا آب می‌خورد. ولی وقتی شروع به نوشتن می‌کنم، به سمتی که بیشترین دغدغه را دارم کشیده می‌شوم. به هر حال من داستان‌هایم هم به جنگ ختم می‌شد. از یک جا به بعد دیدم این موضوع چقدر برای من جذاب است. پس تصمیم گرفتم با آدم‌هایی که جنگ را از نزدیک تجربه کرده‌اند صحبت کنم و یک‌طورهایی وارد عرصه مستندنگاری شدم.

● **در نگاه اول این‌طور به نظر می‌رسد که آدم‌هایی نابلد سرآغاز تاریخ شفاهی می‌روند. با خودشان می‌گویند حالا چند ساعتی گفت وگو می‌کنیم و خاطره‌ای جمع می‌شود و از دلش کتابی هم بیرون می‌آوریم و کارنامه‌ای برای خودمان می‌سازیم. شما تصوراتن درباره این نگاه چیست؟ چون در این حوزه به وفور کتاب‌هایی منتشر شده‌اند که دارند خاک می‌خورند و کسی رغبتی به خواندنشان ندارد هرچند انگار جذابتی هم ندارند. به نظرم این خیلی خوب است که داستان نویسی سرآغاز این حوزه رفته و دارد در این‌باره فعالیت می‌کند. چون همان‌طور که گفتیم، از نگاه خیلی از آدم‌ها نوشتن این قبیل کتاب‌ها، کار دم‌دستی و ساده‌ای به نظر می‌رسد.**

کمتر دیدم‌ام رسانه‌ها این موضوع را مطرح کنند و سراغش بیایند. به نظرم این آسیب بزرگی است که بیشتر هم به کتاب‌های مربوط به جنگ برمی‌گردد. به نظرم حساسیت روی این موضوع زیاد است و برای همین کمتر صراحت به خرج می‌دهند. نام کتاب سوم من، «سیگاری‌ها را سوریه نمی‌برند، است. داستان رزمنده

مدافع حرمی که نه نماز می‌خواند، نه روزه می‌گیرد، سیگاری است. از طرفی، به‌خاطر پرونده‌هایی که دارد اصلاً نمی‌خواهند او را به سوریه ببرند. من مخصوصاً سراغ این موضوع رفتم که به جوانان بگویم، همه کسانی که برای دفاع از حرم رفتند، گل و بلبل نبوده‌اند. اسم این شهید هم علی‌اکبر است و اصلاً مثل فیلم‌ها یک‌باره متحول نمی‌شود. در داستان نشان دادم که قبل از شهادتش در سوریه، هم چنان دنبال سیگار می‌گردد. من با این رویکرد سراغ این سوژه‌ها می‌روم. به هر حال نهادهای زیادی از این کتاب‌ها حمایت می‌کنند، ولی واقعا کتاب خوب در این حوزه کم منتشر شده است. نویسندگانی که وارد این حوزه می‌شوند، باید چند نکته را رعایت کنند. اول اینکه داستان‌هایی از این دست، احتیاج به پشتوانه پژوهشی بسیار قوی دارند. پس تحقیق کنند. دوم اینکه، در نگاه‌کنند و ببینند آیا ایده‌شان برای نوشتن مناسب است؟ هر خاطره‌ای ارزش نوشتن ندارد. درحالی‌که می‌نویسند و فلان‌شده هم پشتیبانی می‌کند و چاپ هم می‌شود. از طرفی معمولاً این‌طور نویسنده‌ها از کودکی آن آدم شروع می‌کنند تا وقتی که شهید می‌شود تمام می‌شود. باید از این طیف نویسندگان پرسید آیا واقعا همه کتاب‌ها ارزش خواندن دارند؟ یا همیشه این‌طور مواقع با خودم می‌گویم حیف کاغذ، حیف درخت‌هایی که برای این کاغذها افتاده‌اند.

● **شما در صحبت‌هایتان به این اشاره کردید که خاطره و داستان‌ها هر دو سرآغاز تاریخ شفاهی جنگ رفته‌ای برای نوشتن مناسب نیست و نویسنده باید این را تشخیص دهد. ولی آیا برای نوشتن از جنگ به منابع درست و دقیقی هم دسترسی دارید؟ مثلاً آیا این اهل فن امکان**

دارد؟

همان‌طور که قبلاً هم گفتیم هر خاطره‌ای ارزش نوشتن ندارد، اما بعضی‌ها در جنگ کارهایی کرده‌اند که باید ثبت شود. تأثیرگذار بوده‌اند. آلمان را مثال می‌آورم که با آن همه جنایت، بازهم با افتخار موزه جنگ دارد، ولی ما فقط در چند شهر کشور موزه‌ای با این عنوان داریم و در باقی شهرها از جمله مشهد از این خبرها نیست با اینکه طولانی‌رین جنگ قرن بر ما تحمیل شده‌است. جنگ به ما تحمیل شد و اگر خلوص جوانان اول انقلاب نبود ظرف مدت کوتاهی کل ایران سقوط می‌کرد و حرف‌صدام درست از آب درمی‌آمد. ما احتما در این مسیر اشتباهات بزرگی هم کرده‌ایم و ناکامی‌های بزرگی هم داشته‌ایم. این را به واسطه پژوهش‌هایی که کرده‌ام و صحبت‌هایی که با فرماندهان چه در ارتش و چه در سپاه داشته‌ام، می‌گویم. همه این‌اسناد، برای کسانی که قصد پژوهش دارند در مرکز اسناد دفاع مقدس موجود است. موضوع جالب آنکه از اوایل جنگ، تصویب شد که در کنار هر فرمانده، یک نفر هم در یگان باشد که همه اتفاقات را

ثبت کند. این موضوع باعث به‌وجود آمدن یک‌سری نوشته‌ها با جزئیات دقیق شد. ● **آیا در فرایند نوشتن کتاب‌هایی که بیشتر سبک مستندنگاری دارد و گوشه‌ای از تاریخ شفاهی را نقل می‌کند، به جاهایی رسیده‌اید که برای منتشر کردنشان تردید کنید؟ مثلاً با خودتان نگفته‌اید که این قسمتش مناسب نیست و باید سانسور شود. دلیل این خودسانسوری حالا هر چیزی می‌تواند باشد. از مسئله امنیت ملی گرفته تا مسائل شخصی و خانوادگی مصاحبه‌شونده.**

خودم سعی می‌کنم چیزی را کم و زیاد نکنم. اگر کارشناس نشر یا ارشاد حذفش می‌کردند خب دیگر من حرفی نداشتم. ولی خودم این کار را نمی‌کردم. مثلاً جاهایی را که اسم از شخصیت‌های سیاسی و فرزندانشان می‌آمد می‌نوشتم. این کار را در دو کتاب «سیگاری‌ها را سوریه نمی‌برند، و «در محضر کلنل، هم کردم، اما درباره زندگی خصوصی افراد، خیلی قضیه فرق می‌کرد. برای اینکه مصاحبه‌شونده، درباره همسرش یا فرزندش یا پدر و مادرش حرفی می‌زد و قید می‌کرد که این را تنها برای شما گفتیم و راضی نیستم جایی نقل کنید. اینجا جایی بود که من ورود نمی‌کردم. صحبت از آبروی شخص یا موضوعی خصوصی بود. اگر خود آن آدم اجازه می‌داد فرق می‌کرد. یک جاهایی هم موضوع مربوط به جنگ بود. مثلاً می‌گفت در فلان تاریخ و بهمان جا، فلان اتفاق افتاده است، ولی قصه را با هم عوض کنید؟ باید در چیدمان روایت تغییریری ایجاد کنید؟ از آن طرف، به تعبیر ی چقدر به اصل یا پابندید و سعی می‌کنید تماشش را واو به واو اجرا کنید؟

● **برای پیدا کردن سوژه چقدر وقت می‌گذارد؟ مثلاً در کتاب «۷۵روز» شما اول سوسنگرد را رفته‌ید به عنوان غرغرافیایی که تا به حال کمتر درباره‌اش چیزی نوشته شده است و بعد پژوهش را شروع کردید با اینکه به این نتیجه رسیدید که خوب حالا می‌شود سراغ سوسنگرد هم رفت؟ در انتخاب سوژه منابع اطلاعاتی چقدر مؤثر بوده است؟**

درباره کتابی که در دست نگارش دارم، همین‌را می‌توانم بگویم. اینکه این داستان، پژوهش خیلی سنگینی را می‌طلبد. سبک انتخاب من تقریباً به همین شکل است. دنبال ایده‌های ساده نیستم. به‌طور مثال، یک غیر مسلمان را در زمان جنگ پیدا می‌کنم که شهید هم شده است یا عراقی که الان هم زنده است. به نظرم، مصاحبه‌با این آدم‌ها یا خانواده‌شان، بسیار جذاب‌تر است. جنگ را از زاویه دیگری دیدن برایم جالب است. راستش ابتدا به مدافعان حرم اصلاً اعتقادی نداشتم. هر چند درک می‌کردم که جبهه را برده‌ایم جلوتر و آسیب‌های کمتری به کشورمان وارد می‌شود، ولی برایم مشکل بود که چرا باید جوانان ما بروند و در دفاع از کشوری دیگر جانشان را از دست بدهند؟ این برای من سؤال بود. تا اینکه یکی از دوستان به من گفت که حالا که داری می‌روی به خوزستان مادر شهید مدافع حرمی هم آنجا هست که داستان جالبی دارد. می‌خواهی هماهنگ کنم ایشان را ببینی؟، با خودم فکر کردم این بهترین موقعیت است که



یا قسمتی از آن را ببرد. من اگر نویسنده باشم، رسالتم همین نوشتن است. معتقدم که زمان سانسور برای خیلی چیزها گذشته است و حقایق را به‌خصوص در حوزه جنگ با اهواز و همه این شهید را توی این شهر کوچک می‌شناختند. پایه دعوا و خلاف بود. این آدم هیچ‌طوری با تعاریف معمول به جنگ نمی‌خورد. ریشه‌یابی که کردم دیدم در وجود علی‌اکبر یک چیزی بوده است. چیزی در قامت دفاع از مظلوم. برای مردم هم پایه دعوا بود. اهل نماز و روزه و این‌طور چیزها هم نبوده است. خب، این سوژه‌ها فوق‌العاده برای من جذاب است.

● **شما چقدر به قصه گوئی در اثر مستند اعتقاد دارید؟ یعنی چقدر برای آغاز خوب و پایان خوب تلاش می‌کنید و چقدر روایت را می‌تراشید؟ آیا شده مثلاً برای جذاب‌تر شدن روایت تشخیص بدهید باید جای اول و آخر قصه را با هم عوض کنید؟ باید در چیدمان روایت تغییریری ایجاد کنید؟ از آن طرف، به تعبیر ی چقدر به اصل یا پابندید و سعی می‌کنید تماشش را واو به واو اجرا کنید؟**

از نگاه دختری مشهودی است که بنا به اقتضای شغل شوهرش، بدون یاد داشتن زبان عربی، به سوسنگرد می‌رود و ناگهان جنگ می‌شود. داستانی است که با جوان امروزی هم می‌تواند ارتباط برقرار کند تا یک وقایع نگاری تاریخی صرف. ضمن اینکه، پرسش‌های من جذابیت‌سوزه واقع‌ه تاریخی رخ می‌دهد. همه اتفاقات را از زبان یک زن و صحبت‌های مردم پشت پنجره خانه‌اش و روزنامه‌هایی که می‌خواند، نوشته‌ام. یعنی کسی که این داستان را می‌خواند به اتفاقات آن ۴روز کاملاً واقف می‌شود، در حالی‌که یک‌رمان خوانده است.

● **این را دیگر هرکسی می‌داند که ادبیات در بین مدیوم‌های دیگر بسیار ماندگارتر است؛ اما از یک تاریخی به بعد انگار دیگر به نحوی داستان‌چینی از رونق افتاد و تا توانستند تاریخ شفاهی منتشر کردند. داستان نویس‌های این حوزه را به سیاه‌نمایی از جنگ متهم کردند و بعضی از کتاب‌هایشان هم توقیف شد.**

منتقدان‌اشن حتی تا اینجا پیش روی کردند که قصه نویس‌ها دارند جبهه ما را ضعیف و ناکارآمد جلوه می‌دهند.

البته این نظر شخصی منتقدان است. مگر رسانه‌های ما از عراقی‌ها چه تصویری ارائه کرده‌اند؟ همیشه آن‌ها ضعیف بوده‌اند و ما قدرتمند بوده‌ایم. سؤال اینجاست که چرا واقعیت را نشان نمی‌دهند؟ تمام دنیا در حال کمک به عراق بود و مسلماً قدرت نظامی بیشتری داشته‌اند. ولی زمان موشک باران شهرهای ایران می‌دیدند موشک‌ها عمل نمی‌کند و خرجی داخلش نیست. همه موشک‌ها هم از یک پایگاه در عراق شلیک می‌شده است. کاشف به عمل آمد که بچه‌شیعه‌های عراقی در آن زمان مسئولیت پرتاب موشک را داشته‌اند کاری می‌کردند که موشک‌ها عمل نکنند. خب همین خبرایک روحانی در نماز جمعه گفت و صدام بعد رفت و تمام افراد آن پایگاه را اعدام کرد. این چیزها از جنگ هیچ‌کس نمی‌گوید. اعتقاد دارم عین واقعیت را باید گفت تا آیندگان بتوانند قضاوت درستی داشته باشند.

● **آیا در فرایند نوشتن کتاب‌هایی که بیشتر سبک مستندنگاری دارد و گوشه‌ای از تاریخ شفاهی را نقل می‌کند، به جاهایی رسیده‌اید که برای منتشر کردنشان تردید کنید؟ مثلاً با خودتان نگفته‌اید که این قسمتش مناسب نیست و باید سانسور شود. دلیل این خودسانسوری حالا هر چیزی می‌تواند باشد. از مسئله امنیت ملی گرفته تا مسائل شخصی و خانوادگی مصاحبه‌شونده.**

خودم سعی می‌کنم چیزی را کم و زیاد نکنم. اگر کارشناس نشر یا ارشاد حذفش می‌کردند خب دیگر من حرفی نداشتم. ولی خودم این کار را نمی‌کردم. مثلاً جاهایی را که اسم از شخصیت‌های سیاسی و فرزندانشان می‌آمد می‌نوشتم. این کار را در دو کتاب «سیگاری‌ها را سوریه نمی‌برند، و «در محضر کلنل، هم کردم، اما درباره زندگی خصوصی افراد، خیلی قضیه فرق می‌کرد. برای اینکه مصاحبه‌شونده، درباره همسرش یا فرزندش یا پدر و مادرش حرفی می‌زد و قید می‌کرد که این را تنها برای شما گفتیم و راضی نیستم جایی نقل کنید. اینجا جایی بود که من ورود نمی‌کردم. صحبت از آبروی شخص یا موضوعی خصوصی بود. اگر خود آن آدم اجازه می‌داد فرق می‌کرد. یک جاهایی هم موضوع مربوط به جنگ بود. مثلاً می‌گفت در فلان تاریخ و بهمان جا، فلان اتفاق افتاده است، ولی قصه را با هم عوض کنید؟ باید در چیدمان روایت تغییریری ایجاد کنید؟ از آن طرف، به تعبیر ی چقدر به اصل یا پابندید و سعی می‌کنید تماشش را واو به واو اجرا کنید؟

● **برای پیدا کردن سوژه چقدر وقت می‌گذارد؟ مثلاً در کتاب «۷۵روز» شما اول سوسنگرد را رفته‌ید به عنوان غرغرافیایی که تا به حال کمتر درباره‌اش چیزی نوشته شده است و بعد پژوهش را شروع کردید با اینکه به این نتیجه رسیدید که خوب حالا می‌شود سراغ سوسنگرد هم رفت؟ در انتخاب سوژه منابع اطلاعاتی چقدر مؤثر بوده است؟**

درباره کتابی که در دست نگارش دارم، همین‌را می‌توانم بگویم. اینکه این داستان، پژوهش خیلی سنگینی را می‌طلبد. سبک انتخاب من تقریباً به همین شکل است. دنبال ایده‌های ساده نیستم. به‌طور مثال، یک غیر مسلمان را در زمان جنگ پیدا می‌کنم که شهید هم شده است یا عراقی که الان هم زنده است. به نظرم، مصاحبه‌با این آدم‌ها یا خانواده‌شان، بسیار جذاب‌تر است. جنگ را از زاویه دیگری دیدن برایم جالب است. راستش ابتدا به مدافعان حرم اصلاً اعتقادی نداشتم. هر چند درک می‌کردم که جبهه را برده‌ایم جلوتر و آسیب‌های کمتری به کشورمان وارد می‌شود، ولی برایم مشکل بود که چرا باید جوانان ما بروند و در دفاع از کشوری دیگر جانشان را از دست بدهند؟ این برای من سؤال بود. تا اینکه یکی از دوستان به من گفت که حالا که داری می‌روی به خوزستان مادر شهید مدافع حرمی هم آنجا هست که داستان جالبی دارد. می‌خواهی هماهنگ کنم ایشان را ببینی؟، با خودم فکر کردم این بهترین موقعیت است که